



نگاهی به کتاب حافظ اندیشه

نوشته: دکتر مصطفی رحیمی
از: دکتر ایرج امیرضیائی

کتاب "حافظ اندیشه" نوشته آقای مصطفی رحیمی بازبانی شیوا و شیرین به کندوکاو در شکل و مضمون اشعار و شخصیت حافظ می‌پردازد و با نگاهی موشکافانه و کلی، شاعر محبوب و گرانقدر را به طرز زیبا و علمی می‌نمایاند. جهان‌بینی و فلسفه و اخلاقیات حافظ با بار "جبر و اختیار" و از همه مهمتر «همساز کردن ناهمسازها» خلاصه‌وار شکافته می‌شود و بنظر می‌رسد یکی از موفقترین و دقیقترین حافظ‌شناسی‌ها ارائه شده است.

پیش از این حدود سی سال پیش دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب «مقدمه بر حافظ‌شناسی» در سه عرصه متمایز فلسفه، اخلاق و تجلیات احوال به زیباترین و تواناترین وجهی به جستجو و تعمیق و توضیح حافظ دست زده‌اند که به قول حافظ‌شناس معتبر آقای خرمشاهی. تاکنون در عرصه شناخت حافظ کوششی بی‌بدیل بوده است. اما اگر این کتاب بسیار ارزنده، بیشتر مقبول خواص بوده است، «حافظ اندیشه» با زبان و معنای نغز و ژرف، محبوبیت عامه نیز تواند یافت.

با همه اینها در کتاب شیوای آقای رحیمی به هیچ نکته و موضوع تازه و ناگفته درباره حافظ بر نمی‌خوریم و می‌توان گفت تمام مطالب کتاب قبلاً به صراحت توسط حافظ‌شناسان شرح داده شده است و حتی در مواردی بسیار دقیقتر و علمی‌تر؛ با مثلاً در مبحث "عشق" آقای رحیمی به دو نوع عشق زمینی و لاهوتی و ایضاً حقیقی و مجازی اشاره می‌کند و نهایتاً عشق حافظ را عشق به خدا می‌داند. درباره عشق از دیدگاه حافظ و ایضاً عارفان و اصحاب تجلی، مقاله آقای پورجوادی درباره "حسن و ملاحات" در "نشر دانش" شماره ۳ سال ۶ بحث مبسوطی در این مورد ارائه می‌دهد و در نهایت به مراتب عشق می‌پردازد. عشق حق به خلق، عشق خلق به خلق و عشق خلق به خلق.

مبحث عشق «حافظ اندیشه» سایه مبهمی از این نوشته ارائه می‌دهد. - می‌توان گفت جوهر اصلی تفکر حافظ از دید آقای رحیمی همساز کردن ناهمسازها است. در صفحه پنج کتاب می‌نویسد: "... کار اصلی او (حافظ) سازگار کردن ناهمسازها است.... حافظ با این کشف به بسی دیدگاههای تازه دست می‌یابد" ایضا در صفحه اول درباره رند چنین می‌نویسد "از کلمه رند که پیش از او سراسر بار منفی داشته در ترکیب با عارف، کلمه‌ای می‌سازد به معنای کسی که به والاترین مقام تفکر و رفتار دست یافته است. عشق به خدا را با عشق انسان به هم می‌آمیزد...." این معنی نیز با وضوح و دقتی کامل توسط آقای خرمشاهی در "حافظ

چنین بود که وقتی آن جناب از همه تشبثات خود سودی حاصل نکرد و دانست که رئیس در مخالفت خود جدی است تصمیم گرفت که از اهرم دکتر اقبال استفاده کند. روزی به منزل اقبال رفت و بعد از آنکه لختی از بزرگواریهای مرحوم حاج مقبل السلطنه پدر دکتر اقبال سخن گفت و به یاد آورد که خانه او در مشهد بست و پناهگاه مظلومان بوده و وضو ساخت و به نماز ایستاد و بعد از نماز عباى خود را کنار میلی پهن کرد و به مطالعه کتابی مشغول شد. اقبال دانست که مهمان قصد تحصن دارد. پرسید چه خدمتی می‌توانم برای شما انجام دهم. جناب مولوی از آن طرح قانونی که فروزانفر برای عده‌ای به نام تهیه کرده بود سخن گفت. و بعد از آنکه شرح مبسوطی از مراتب فضل و کمال خود بیان داشت و خود را احق از همه نامزدهای لایحه دانست به سخن خود چنین پایان داد:

«به جدم تا رتبه استادم را نگیرم از این خانه بیرون نمی‌روم» اقبال دریافت که استدلال با او فایده ندارد. صاحب‌الحاجه لایری الا حاجته. ناچار به او قول داد که آنچه را مطلوب اوست از رئیس دانشکده بخواهد. جناب مولوی خوشحال از خانه بیرون آمد. دکتر اقبال به قول خود عمل کرد و ترضیه خاطر جناب مولوی را به هر صورت از فروزانفر خواستار شد. یک روز رئیس دانشکده مرا احضار کرد. و بعد از آنکه ماجرا را چنانکه دکتر اقبال برایش نقل کرده بود برای من بازگفت با اکراه تمام گفت نام ایشان را هم بر صورت پیشنهادی بیفزائید و مدارکشان را برای طرح در شورای دانشکده بگیرید.

در خلال این اوقات جناب نوریخس را هم ملاقات می‌کردم. او بعد از کلاسش، معمولاً سری به اطاق فاضل می‌زد. ضمن گفت‌وگو از جریانات آگاهی ساختم. علاوه بر آنکه من به نوریخس ارادت قلبی داشتم، معتقد بودم که اگر مراتب علم و فضل ملاک باشد نوریخس از هر لحاظ بر جناب مولوی مقدم است. بعلاوه داستان قسم خوردن جناب مولوی در منزل اقبال دیگر مساله محرمانه‌ای نبود. زبانزد شده بود. ولی نوریخس اهل تشبث نبود و مطلقاً اعتنا نداشت فقط وقتی داستان سوگند مولوی در منزل اقبال را برایش گفتم چند بار سر تکان داد و از سر تحقیر و استهزاء گفت «به جدم تا رتبه استادم را نگیرم»

روز سرد زمستان بود. به اتفاق نوریخس از پله‌های دبیرخانه دانشگاه بالا می‌رفتیم. آن ایام دبیرخانه هنوز دو ضلع شرقی میدان فردوسی، مقابل سه راه لاله‌زار نو قرار داشت. تصادفاً جناب مولوی هم از پله‌ها پائین می‌آمد. وسط پله‌ها به هم برخوردیم و سلام و تعارف کردیم. جناب مولوی دست به جیب برد و پاکتی بیرون آورد و با شادی کودکانه گفت: این هم ابلاغ استادی. و پاکت را به سوی نوریخس دراز کرد. نوریخس پاکت را گرفت و گشود و خواند و با تبسم معنی داری گفت:

«مَنْ جَدَّ وَجَدَ» با تکیه بر کلمه جد. جناب مولوی لحظه‌ای به فکر فرو رفت. سوگند «به جدم» خود در منزل دکتر اقبال را به یاد آورد و کنایه سخنان نوریخس را متوجه شد. پس رو به او کرد و گفت آسیدکمال خودت اصفهانی هستی اما نیست از را کاشون آوردی.

گرچه بر هم زن سنا بودی

۱- ای مصدق تو را ثنا گفتم



نامه "گفته شده است":

".....حافظ یک طریقت نیمه ابداعی و تکررانه دارد به نام نامی "رندی" و اتفاقاً خودش آن را طریقت می‌شمارد..... بزرگترین پیام و والاترین منظر او به جهان همین رندی است.... رندی سنتزی است که حافظ برای جمع اضداد یافته است و از متناقض نما یا پارادوکس دار بودن آن بیمی به خاطر خود راه نمی‌دهد.... رندی با منطق متعارف و فلسفه خردگرایانه قابل تفسیر و تبیین نیست. این سیمغ "میغ دانایی" است که به دام و دانه نمی‌توانش گرفت. به تعریف من رندی حافظ آمیزه و سنتزی است از متعارضان و متناقضانی چون پروای دنیا و آخرت، جاذبه ستیرآمیز عقل و عشق، خردمندی و خردگریزی، طریقت و شریعت، شادی و رنج، شکر و خرد، جد و هزل، نام و ننگ، خودی و بیخودی، نستوهی و نرمش، اخلاق و اباحه، یقین و شک، حضور و غیبت، جمع و تفرقه و سرانجام زهد و زندقه." (حافظ نامه صفحه یازده پیشگفتار)

بسیاری از همین متناقضان مانند عشق، اخلاق، شادی، خودی و بیخودی (سفرحافظ)، خرد، طریقت و شریعت، مباحث مهم حافظ اندیشه را تشکیل می‌دهند.

- "حافظ اندیشه" در مبحث "انقلابی در عرفان" به جوهر عرفان حافظ می‌پردازد و می‌گوید: "در عرفان مولوی و حافظ امید جای "ترس" را می‌گیرد. دیگر سودای دوزخ بر جان صوفی مسلط نیست. چنین است که از دنیا‌گریزی متوجه زندگی می‌شود.... انقلاب حافظ در تصوف متضمن دو چیز است: نشانیدن امید به جای ترس و توصیه عیش به جای ترک و رهبانیت و این هر دو با هم ملازمه دارد."

این اندیشه نیز در نوشته‌های حافظ شناسان با موشکافی و وضوح هر چه تمامتر بیان شده است: در صفحه ۲۹ حافظ نامه آمده است: ".....روح بی‌باک حافظ مانند اولیاء الله "خوف" و "حزن" نمی‌شناسد. شادمانگی و شادکنندگی شعر حافظ مانند آفتاب از در و دیوار دیوانش می‌تابد" ایضاً: مهم اینست که حافظ به صرافت طبع پاک و روان زلال خویش توانسته بود دریابد که بهترین راه مبارزه با نفس، دست کشیدن از نفس مبارزه است ... همین است که گناه را شر مطلق نمی‌شمارد و همه گناهان را یکسان و از یک نوع و جنس نمی‌داند و از همه به یک اندازه پرهیز نمی‌کند و فقط به اندازه طاقت عادی بشری، آنهم از گناهان آزارنده اجتناب می‌کند. نصیب خویش را از دنیا فراموش نمی‌کند ولی تا همان حد که از شدت حرمان به دامان حرص نیفتد. مباد کاتیش محرومی آب ما ببرد. و در طول سیر و سلوک غیر رسمی عارفانه او، همین کامکاریهای کوچک بهتر از زهد متکلفانه و حرمان پرستی مرتاضانه می‌توانسته است بی‌اعتباری و ناپایداری جهان را به او بشناساند..... و از او انسانی خرسند و خشنود بسازد" ("حافظ نامه" صفحه شش پیشگفتار - خرمشاهی)

- بخش مهمی از "حافظ اندیشه" به انتقاد از تصوف و رهبانیت می‌پردازد و به اعتدال حافظ پر بها می‌دهد: آزادگی و وارستگی و مردم

نیازاری و کامرانی انسانی و معقول و منطقی در این دنیا و بخشودگی و اعتدالی روح در دنیای لاهوتی.

در این زمینه نیز بسیار گفته شده است مثلاً مکتب حافظ نوشته دکتر مرتضوی ضمن تقسیم‌بندی تصوف به "عرفان عاشقانه" مکتب عشق عطار و مولوی و حافظ" در مقابل "تصوف عابدانه و مکتبی" "جامعه اهل قشر و ظاهرپرستان و عوام جاهل و متعصب" به بحث جامعی راجع به تصوف و ابتذال آن می‌پردازد. در صفحه ۸۷ این کتاب چنین می‌خوانیم: "... مقصود از تصوف مثبت و منفی بیشتر جنبه و فلسفه اجتماعی تصوف است یعنی تصوف مثبت مبتنی بر عشق به خالق و خدمت به خلق و شرکت در امور اجتماعی نه به سائقه هوی و هوس و حرص و آاز و شهوت و طلب دنیا بلکه به انگیزه مهر و محبت نسبت به مردم و انجام تکالیف انسانی و وظایف طریقتی است در حالیکه تصوف منفی مبتنی بر استغراق عابدانه در معبود و ترک ماسوی الله و فراغت از دنیا و مافیها و اعتزال و رهبانیت می‌باشد."

- در مبحث "حافظ و اپیکور" نویسنده پس از بررسی لذت‌گرایی حافظ به عنوان وسیله و در حد اعتدال، نتیجه می‌گیرد که حافظ پدید آورنده انقلاب در عرفان بوده و پیر و مرشدی نداشته است. این معنی نیز یعنی "پیر نداشتن حافظ" و عرفان ویژه او، در فصل سوم کتاب "مکتب حافظ" به تفصیل استدلال شده است. - بحث "همسازی در کلام" حافظ اندیشه، همان اندیشه "تأویل‌پذیری شعر حافظ است که در "حافظ نامه" بدان پرداخته شده است.

البته منظور عرض جسارت به ساحت علمی آقای رحیمی و شبهه اقتباس صرف، نیست چرا که ایشان بری از این تخیلات هستند، اما مراد اینست که به جای تکرار گفته‌ها و لغزیدن در سطح حافظ‌شناسی بهتر ایست که محققان و فرزانه‌گانی چون آقای دکتر رحیمی به کشف ناگفته‌ها و تازه‌ها بپردازند. مثلاً اگر درباره رند و رندی چنین تحقیق و صرف وقتی می‌شد بسیار ارزشمندتر بود.

- گذشته از اینها موارد کم اهمیت دیگر قابل ذکر است:

- در صفحه ۳۳ "در همسازی در کلام" می‌نویسد: "حافظ از این کشف (چند همسازی) به کشف بزرگ دیگری می‌رسد.... چنین است که جهان تماشایی و حیرت‌انگیز ایهام حافظ سر برمی‌کشد"

روشن است که ایهام کشف حافظ نیست و شاعرانی چون کمال‌الدین اسماعیل و خاقانی پیش از حافظ. این صنعت را به فراوانی بکار گرفته‌اند. حتی گفته می‌شود که حافظ در ایهام‌گویی، تحت تأثیر خاقانی بوده است (شعر و زندگی حافظ - به کوشش منصور رستگار)

- درباره برخی پاورقی‌ها بنظر می‌رسد که کاملاً در ادامه متن و خوانا با بافت مبحث اصلی است و لذا بهتر آن بود که در همان متن آورده می‌شد. مانند پاورقی‌های صفحات ۱۹۴ - ۲۲۳ - ۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۲. از طرفی انتقادات راجع به کمونیسیم و فاشیسم و غیره که تا اندازه‌ای ناخوانا با بافت اصلی کتاب است در پاورقی مناسبتر بنظر می‌رسد.

- در صفحه ۲۸۲ می‌نویسد: "خرد دماغ عقل را معطر می‌خواهد: بدین لطیفه دماغ خرد معطر کن: با توجه به یکی بودن خرد و عقل که در صفحه ۲۸۰ به آن اشاره شده است، جمله اخیر بیمعنی می‌نماید.

- در پایان باید به قیمت بالای کتاب اشاره کرد: ۴۱۰۰ ریال برای ۳۲۰ صفحه با صحافی و قطع متوسط در مقایسه می‌توان به کتاب "غزل‌های حافظ" دکتر نیساری چاپ همزمان با "حافظ اندیشه" اشاره کرد که با صحافی بسیار خوب و کاغذ نفیس و خط خوشنویسی و ۴۷۴ صفحه، ۴۸۰۰ ریال قیمت‌گذاری شده است.